بشنوید ای دوستان این داستان

اهمیت قصه‌گویی در مثنوی معنوی و جایگاه راوی در آن

آزاده جهان احمدی
استاد دانشگاه

تابلوی نستعلیق بالای سرش با تذهیب حاشیه خطاطی و قاب خاتم در آن محیط به‌شدت فرنگی و مدرن بد جور خودنمایی می‌کرد. همان یك قاب به تنهایی جور بار سنگین مفهوم سنت را در تقابل با مدرنیسم به دوش می‌کشید. مرد اما بیش از اینها دلبسته شرق بود. شرق برایش روح بود و خون در رگ‌های خشك زندگی غربی.

یا حضرت مولانا... این عبارت خطاطی بالای سر او بود.

لیوان‌های داغ هات‌چاکلت را دست گرفتیم و به شور پیرمرد ۷۰ ساله کانادایی نگاه می‌کردیم و گاهی ریز ریز می‌خندیدیم. بالاخره دل به دریا می‌زنیم و از حضرت مولانا می‌پرسیم.

پیرمرد چشم‌هایش را ریز می‌کند و در حالی که سعی می‌کند تمرکز کند به فارسی دست و پاشکسته‌ای می‌گوید: یا حضرت رومی!

و بعد از ته دل نفس عمیقی می‌کشد و ادامه می‌دهد که رومی زندگی‌اش را ساخته است و از سر بند همین علاقه و انس‌اش به مولانا بود که یك دور کامل قرآن را از اول تا آخر خوانده است. جرالد پسکین توضیح داد که شارلوت و لوئی را با داستان‌های مثنوی بزرگ می‌کند. دو نوه پسری او که در همسایگی هم زندگی می‌کنند. تعبیر پسکین این بود که مثنوی اقیانوسی است که باید در آن غرق شد نه این‌که شنا کرد.

نسبت ما با داستان‌های مثنوی چیست؟ چرا برای پسکین مولانا حضرتی می‌شود که باید سرمایه معنوی و تربیتی نسل بعد از خودش باشد؟ و برای ما در بهترین حالت یکی از عرفا و شاعران بزرگ است. البته آن‌قدر بزرگ که بتوانیم از اندیشه و آثارش کلی موضوع برای پایان‌نامه و مقالات‌مان استخراج کنیم. بی‌هیچ تعارفی اندیشه او در هیچ جای زندگی ما نقشی ندارد.

مثنوی، مشهور به مثنوی معنوی، نام کتاب شعری از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. این کتاب از ۲۶ هزار بیت و ۶ دفتر تشکیل شده و یکی از برترین کتاب‌های ادبیات عرفانی پس از اسلام است. در این کتاب ۴۲۴ داستان به شیوه تمثیل آمده‌است که صعوبت مسیر انسان در راه رسیدن به خداوند را توضیح می‌دهد. این کتاب به درخواست شاگرد مولوی، حسام‌الدین حسن چلبی، در سال‌های ۶۶۲ تا ۶۷۲ هجری تألیف شد.

سال‌ها تامل و تحقیق در مثنوی نشان می‌دهد که مولوی با استفاده از فرهنگ اسلامی و قرآنی در زمینه شناخت انسان و حقیقت، با استفاده از علومی مانند علم اخلاق، عرفان، روان‌شناسی و... به ادراك دست‌یافته‌است. بیت‌الغزل اندیشه او نابودی آلودگی‌ها و زشتی‌ها و جایگزین کردن زیبایی‌ها در نهاد آدمیت است، او واقف است همین امر موجب رشد و شکوفایی انسان، تهذیب نفس و در مجموع موجب کمال آدمی خواهد شد. یعنی آنچه هدف از خلقت ماست. در تحقق این هدف، مولوی برای توفیق انسان در زندگی روزمره دنیوی و حیات خداپسندانه اهتمام خاصی نشان می‌دهد و با بیان مهارت‌های ویژه، ارائه طریق می‌کند. مولوی برای بعد روحانی انسان در برابر بعد جسمانی اصالت قائل است و حقیقت وجود انسان را اندیشه، بصیرت و عقلانیت قلمداد می‌کند. به خلاف گروه اندکی از صوفیان که تفکر انزواطلبی را القا می‌کنند، مولوی مشارکت و حضور آدمی در اجتماع و بهره‌برداری از فواید حضور در میان آحاد مردم را از ضرورت‌های سلوك در طریق کمال می‌داند. او برای انسان چهارگونه ارتباط، ارتباط با خداوند، خویشتن، جهان و همنوعان خود قائل است. مولوی بر مهارت‌های اجتماعی و روابط بین فردی مؤثر تأکید دارد و از آن جمله مهارت همدلی را بر مهارت همزبانی ترجیح داده و بر آن تأکید مضاعف کرده است. مولانا رسیدن به یك زندگی سالم و سعادتمند و همچنین کسب مدارج عالیه کمال و رستگاری اخروی را، در گرو تبعیت از فرامین الهی و پیروی از کتاب دین که همانا قرآن کریم است می‌داند. از دیدگاه مولوی انسان موجودی نیازمند است پس اگر این نیاز را به درگاه خداوند اظهار نکند؛ چگونه می‌تواند به زندگی ادامه دهد. مثنوی قلمرو قصه و حکایت است. رمز آنچه به صورت حکایت بیان می‌شود در ورای ظاهر روایت نهفته است از این جهت مولانا از داستان‌های تمثیلی به عنوان ابزاری برای بیان همه آموزه‌های گوناگونی که در بالا ذکر شد؛ استفاده می‌کند. پراکندگی و گوناگونی داستان‌های مثنوی و دخل و تصرف شاعر در آنها موجب ظهور شخصیت‌های متعدد می‌شود و گاه در آنچه حقیقت تاریخی آنهاست نوعی تفاوت و دوگانگی به چشم می‌خورد که یا بر ساخته ذهن پویا و خلاق مولاناست یا برگرفته از روایات رایج در عصر او که در کتب و تذکره‌ها ذکر نشده‌است.

ویژگی تمایزبخش دیگر داستان‌های مثنوی میزان گریزهای مکرر آن از داستان اصلی برای توضیح نکات مختلف داستان است. مولوی در داستان‌پردازی پیرو قرآن است. همچنان که قرآن با ایجاز اعجازآمیز و تنوع شگفت‌آور، پرده‌های گوناگونی از قصص انبیا و اقوام گذشته را برای القای حکمت و عبرت مقابل دیدگان مخاطب قرار می‌دهد، او ضمن این مسیر تصاویر زنده‌ای از زندگی گذشته مردم و حجم فراوانی از مواد تاریخ اجتماعی ایران اسلامی، بلکه دنیای اسلام را به یادگار گذاشته است.

این که یك قصه در مثنوی نیز همچون قرآن در چند جا و به چند جهت مورد توجه قرار می‌گیرد، برای آن است که مثنوی هم چند بطن دارد و بطن اول همان دنیای قصه و حرکت است، البته ضمن بیان قصه مخاطب، حسب تیزفهمی و روشنی ضمیر خویش به بطن دوم و سوم راه می‌برد. مطالب مثنوی به گونه شگفت‌انگیزی به هم گره خورده‌است. یك مقایسه کلی میان شاهنامه که آن هم یك مثنوی و در قالب داستان است، نشان می‌دهد که داستان‌های شاهنامه دارای استقلال‌اند و معمولا هر داستان پس از تقریر و پیمودن نقطه اوج، به اندرز یا نتیجه‌ای عبرت‌آموز پایان می‌پذیرد و دفتر آن داستان بسته می‌شود؛ اما قصه‌های مثنوی به گونه‌ای دیگرند و شیوه متفاوتی بر آنها حاکم است. در اینجا قصه‌ها از بطن یکدیگر می‌شکفند. در اینجاست که تفاوت سنایی و عطار و سعدی و جامی از سویی و مولوی در برابر همه آنها معلوم می‌شود، آنان یك قصه را سر و ته بسته با هدف معینی بیان می‌کنند، اما مولوی خود را به دست الهام سپرده تا کجا ببردش.

بهترین نمونه این کار داستان نخجیران است که در اصل از کلیله و دمنه مایه گرفته، اما عمده‌ترین مسائل کلامی و اخلاقی مربوط به جبر و قدر و سعی و عمل و قناعت و توکل در این داستان مطرح و حل شده است؛ در اینجا مولوی همچون افلاطون مباحث فلسفی و کلامی را به نحوی دراماتیك و هنرمندانه بیان می‌کند.

ملای رومی در داستان‌های مثنوی، قصه را با گفت‌وگو به پیش می‌برد و خیلی از توصیفات فضا و زمان و مکان و شخصیت‌ها را ضمن گفت‌وگوها می‌آورد. در واقع در داستان‌های مثنوی بیش از آن که شاهد کردار و کنش و واکنش باشیم شاهد گفتاریم. با این روند قصه‌گو در اینجا از آن جنبه دانای کل بودن کنار می‌رود تا به موازات گفت‌وگوها، ما از آنچه در درون اشخاص می‌گذرد آگاه شویم. این گفت‌وگوها برای علاقه‌مندان به ادبیات و داستان‌نویسی منبعی شگرف در آموزش دیالوگ‌نویسی هستند.

داستان‌پردازی مولانا در مثنوی با رها کردن عنان اندیشه و سپردن قلم به دست جریان سیال ذهن او را به داستان‌نویسان غربی و دنیای جدید بعد از رنسانس شبیه می‌سازد. نمی‌توان پیش‌بینی نمود که مولوی در بیت بعد چه می‌خواهد بگوید، زیرا ممکن است از یك کلمه اتفاقی در آخرین بیت، تداعی یك معنای دیگر نماید و روی ریل دیگری بیفتد و پیش برود. در مثنوی جریان ذهنی با داستان هدایت می‌شود و داستان با محاوره پیش می‌رود، مولانا با دخل و تصرف‌های هوشمندانه در عناصر داستان‌های مثنوی به خلق آثاری دست‌زده که شباهت چندانی با منابع خود ندارند. قطعا قدرت خلاقه او در چنین خلق‌های اثرگذار است. این موضوع به‌شدت مؤید این نکته است که مثنوی به تنهایی منبع عظیمی از روایت و حکایت و غافلگیری‌های متعدد است.

یکی از ویژگی‌های اصلی روایت مولانا، گریزهایی است که در پایان داستان‌های ظاهرا هزل می‌آورد. در این موارد، همواره از هزل به استنتاج عرفانی می‌رسیم. در پایان‌بندی این حکایات، مولانا مخاطب را به کشف و تأمل وامی‌دارد. تبیین‌ناپذیری غایی و نهایی پایان‌بندی روایت مولانا از نکات مهم مثنوی است. ساختار مثنوی و شگردهای روایی مولانا به گونه‌ای است که هر بار به شیوه‌ای نو رخ می‌نمایند و مخاطب را غافلگیر می‌کند.

از آنجا که مولانا نگاهش به انسان است مثنوی منبعی بی‌زمان و بی‌مکان برای خواندن و تاثیرپذیری و حرکت در همه زمان‌هاست. منبعی شگرف که ایرانی معاصر بیش از پیش و گذشته نیاز به انس با آن دارد. اقیانوسی که باید در آن غرق شد.

پی‌نوشت:

تیتر برگرفته از شعری از مولانا

> مثنوی قلمرو قصه و حکایت است. رمز آنچه به صورت حکایت بیان می‌شود در ورای ظاهر روایت نهفته است از این جهت مولانا از داستان‌های تمثیلی به‌عنوان ابزاری برای بیان همه آموزه‌های گوناگونی استفاده می‌کند

